

پیش‌خبران

دیپاچه‌ای بر خوانش انتقادی خاطرات

اکبر هاشمی رفسنجانی

در خطایای یک سند

شاخص تاریخی

■ احمد رضا صدری



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، در زمره شاخص‌ترین آثاری است که در نقد شکل و محتوای خاطره نگاری‌های مرحوم اکبر هاشمی رفسنجانی به نگارش در آمده است. این

مجموعه به اهتمام سرراب مقدمی شهیدانی تدوین یافته و بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر، به انتشار آن همت گماشته است. تدوین‌گر در دیپاچه این اثر و در

باب محتوای آن، چنین آورده است:

«خاطر‌نگاری رجال سیاسی در همه گوامع مردمی است و نقش آن در سامان دادن حافظه تاریخی و متمیم پژوهش‌های سیاسی، قابل انکار نیست. در حقیقت خاطرات رهبران، مبارزان و رجال سیاسی، یک سرمایه ملی است که به خودی خود، می‌تواند در جایگاه مشعل فروز کوجه‌های پیچ در پیچ تاریخ قرار گیرد. اما شوربختانه این تمام ماجرا نیست و هیچ تاریخ‌نگار منصفی نمی‌تواند و نباید آسیب‌ها و در مواردی از، نقش مخرب آن در تاریخ‌نگاری، غفلت ورزد. رجال سیاسی نوعاً در نگارش خاطرات خویش، براساس غریزه ذاتی حب‌نفس، خود را در مدار همه تحولات تصور می‌کنند و باز به جهت برخورداری از درک تاریخی و اطلاع از میزان تأثیر گذاری خاطرات در شکل‌گیری ذهنیت اجتماعی نسبت به خود، تلاش می‌کنند نقش منفی یا بخش‌های غیر قابل قبول در کارنامه سیاسی خود را سانسور یا وارویند روایت نمایند! به عنوان نمونه در دوران معاصر وقتی خاطرات حسین فردوست یاز غار شاه معدوم را می‌خوانیم، راوی به طرز بی‌مهربانه‌ای، تلاش کرده



▼ ۷۰،۲۰۰ آیت‌الله اکبر هاشمی رفسنجانی

هیچ نقش منفی را متوجه عملکرد خود نساند و به‌رغم قرار گرفتن در پست‌های امنیتی و نظامی و سیاسی حساس، رده‌پای خود را در جنایات رژیم شاه، پوشانده. همین رویه به نوعی دیگر، در خاطرات علم نیز قابل ردیابی است. در واقع خاطر‌نگاران براساس یک عهد نانوشته از نفس خویش، به شدت دچار روایت‌های کاریکاتوری، خودسانسوری و قهرمان‌سازی می‌شوند و گرچه همواره استثنائاتی نیز وجود داشته، اما این نقیصه موجب می‌شود که بازخوانی انتقادی خاطرات سیاسی، همواره به عنوان یکی از محورهای تحقیقاتی جدی در عرصه تاریخ‌نگاری قلمداد شود. چه اینکه اگر چنین نباشد، تسامح در مسلم‌بنداری گزاره‌های ادعایی رولیان، ممکن است روایتی متناقض، مخدوش و مملوط از تاریخ به دست هدد که ذهن‌های مخاطبان حقیقت‌جو را فرسنگ‌ها از واقعیت‌ها دور سازد. دقیقاً همین دغدغه موجب می‌شود که به‌رغم ضرورت تدقیر از تمام افسراد و نهادهای متولی ضبط و تدوین و انتشار خاطرات مربوط به وقایع انقلاب اسلامی، همواره خوانش انتقادی خاطرات منتشره را به عنوان یک بستر علمی جدی، مورد نظر قرار دهیم. نقد خاطرات سیاسی به عنوان یک ضرورت بایسته‌از اصالت، صداقت و حقاقت تاریخ انقلاب اسلامی، صیانت خواهد کرد و یاد خاطر‌سازی و خلق ادعاهای بی‌حساب و کتاب در خاطره‌گویی را خواهد بست. جناب آقای اکبر پهرمانی مشهور به هاشمی‌رفسنجانی، مردی است که هم‌زمان با آغاز نهضت امام خمینی، در میدان مبارزات سیاسی وارد شد و به زودی خود را به رأس هرم مبارزاتی نزدیک ساخت و تقریباً تا چهار دهه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، همواره در مسئولیت‌های سیاسی عالی قرار داشت. روایت‌های او از وقایع مربوط به تحولات سیاسی نهضت و نظام، قطعاً برای همه تاریخ‌پژوهان انقلاب اسلامی، از اهمیت بالایی برخوردار است و دقیقاً به همین دلیل، اگر عمداً یا سهواً مطالب خلاف واقع در این خاطرات وارد شده باشد، اثر تخریبی آن در محدوش‌سازی حافظه تاریخی محققین و جهت‌دهی نراو به پژوهش‌های تاریخی، قابل محاسبه نخواهد بود.»

تاریخ



نشانی از بقایای گورستان مرواردید در یادگاران اشرف که اینک به متروکه تبدیل شده است

داستان گروه موسوم به مجاهدین اگر چه همچنان ادامه دارد، اما بعید است که پیشسینه‌اش بگذارد از آنچه پیش رفته فراتر رود. سازمان پیروزی انقلاب تاکنون، چنان بر طبل خشونت ورزی و مزدوری کوبیده است که حتی دشمنان شاخص نظام نیز از آنان را برای آینده ایران به چیزی نمی‌گیرند این است که به‌رغم فعالیت‌های گسترده و عمدتاً پنهان این گروه در سستیز با جمهوری اسلامی هم آنان نیز ترجیح داده‌اند تا با تابلوی خویش به میدان نیایند

در حالی که گروه موسوم به مجاهدین، به‌رغم نداشتن نقشی در خور در ایجاد موج اصلی انقلاب اسلامی، خود را برای تحویل گرفتن حکومت آماده کرده بود آنان پس از برقراری نظام اسلامی، دچار یک خطای راهبردی شدند و آن نیز، رونمایی سریع از اسلحه خویش را با آنها فهمیدند و همین آنها را از فرایند سیاسی حاکم بر کشور حذف کرد. اگر آنان قدری طمأنینه به خرج می‌دادند، مواجهه با خویش را سخت می‌کردند تا کتر جواد منصورى از مبارزان انقلاب اسلامی و اولین فرمانده سپاه، در این‌باره آورده است:

«در روز نهم آبان سال ۱۳۵۷، موقعی که آقای منتظری و بعد هم آقای هاشمی رفسنجانی از زندان اوین آزاد می‌شوند، سعادتى به آنها می‌گویی: به امام بگوئید ما خودمان دولت را تعیین کرده‌ایم و اگر ایشان دولتی را تعیین کند، همکار کرده‌ایم و کرد و آن دولت شکست می‌خورد... بنابراین کاملاً مشخص هست که اینها خود را برای رسیدن به حکومت، ذی‌حق می‌دانستند و اصلاً کسی دیگری را قبول نداشتند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، امام خود را در چند روز بالاتر از امام هم اعتقاد نداشتند، چه رسد به نظام و امام خمینی. در زندان دیده بودم که اینها، به چند درجه بالاتر از امام هم اعتقاد نداشتند، تا زمانی که گروه در دوران برقراری نظام گرایش‌ات این گروه در دوران برقراری نظام اسلامی، نهایتاً حاضر به هیچ فداغی از آنان ننشدا سیدمرتضی حسینی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این فقره می‌نویسد:

«پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مجاهدین سرمایه‌گذاری و تلاش فراوانی داشتند، تا از سوابق آشنایی و ارتباط با آیت‌الله سیدمحمود طالقانی، در عداد روحانیان مبارزی بود که در دوران نهضت اسلامی، در جریان تشکیل این سازمان و فعل و انفعالات داخلی آن قرار داشت. آن عالم مجاهد در بی شفافیت گرایشات این گروه در دوران برقراری نظام اسلامی، نهایتاً حاضر به هیچ فداغی از آنان ننشدا سیدمرتضی حسینی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این فقره می‌نویسد:

«پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مجاهدین سرمایه‌گذاری و تلاش فراوانی داشتند، تا از سوابق آشنایی و ارتباط با آیت‌الله سیدمحمود طالقانی، در عداد روحانیان مبارزی بود که در دوران نهضت اسلامی، در جریان تشکیل این سازمان و فعل و انفعالات داخلی آن قرار داشت. آن عالم مجاهد در بی شفافیت گرایشات این گروه در دوران برقراری نظام اسلامی، نهایتاً حاضر به هیچ فداغی از آنان ننشدا سیدمرتضی حسینی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این فقره می‌نویسد:

«پس از پیروزی انقلاب مطرح می‌شد نیز چنین پاسخ می‌داد: دشمن خدای من نیست من طرفدار این گروه‌ها هستم؟ غرض من از مدارا با اینها این است که به اسلام جلب شوند تا بتوانیم اشتباهاتشان را رفع کنیم و کاری کنیم که به راه بیایند... با این حال آیت‌الله طالقانی در

فاصله چند ماه، طومار رژیم شاه را در هم نوردد، بنابراین تصادفی نبود که سازمان به‌رغم طرح مسئله مبارزه مسلحانه و ضرورت به کارگیری سلاح در مقابله با رژیم شاه در طول دو ماه منجر به پیروزی انقلاب، در عمل کوچک‌ترین اقدامی در زمینه سازماندهی کار نظامی نکره... او سپس چنین ادامه داده است: اگر در شرایط قیام مردم در ۲۲ بهمن، از سوی مجاهدین اقداماتی هم صورت گرفت، این اقدام‌ها اولاً: بسیار محدود و ناچیز بود و ثانیاً: در قبال جنبش عظیم مردمی بسیار خرد و ناچیزی می‌نمود... در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، معدودی از اعضای سازمان که از زندان آزاد شده بودند، در کنار تعدادی عضو و هوادار مردد بیرونی که مجموعه نیروهای آن را تشکیل می‌دادند، حرکت جدید تشکیلاتی – سیاسی خود را آغاز کردند. بااین‌حال فعالیت سیاسی مجاهدین خلق قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، محدود به چند پیام و بیانیه با سطح انتشار نچندان زیاد بود که ظرف کمتر از یک ماه مانده به پیروزی انقلاب، آن‌هم نه با عنوان مشخص بلکه با عنوان: مجاهدین زندانی یاز زندان آزاد شده، صادر شد پس از ورود امام خمینی تا بعد از ۲۲بهمن، مجاهدین خلق از صدور هرگونه بیانیه و اعلام موضع خودداری کردند، ولی از ۲۳ بهمن صدور اعلامیه و اعلام مواضع را آغاز کردند. هدف آنها از این کار،



سیدمرتضی

مجاهدین خلق، انشعابی از نهضت آزادی بود که مبارزات قانونی را شکست خورده می‌انگاشت و راه و چاره را در برداشتن سلاح می‌دید. این گروه دقیقاً به دلیل رویکردی که بر گزیده بود از سوی ساواک متلاشی شد! بقایای این سازمان در پی اعدام بنیانگذاران آن، در زندان بودند که موج اصلی انقلاب شکل گرفت چهره‌هایی چون روحی که در ایجاد این موج نقشی نداشتند، پس از آزادی از زندان از انقلاب و نظام برآمده از آن، طلبکار شدند

تظاهر به حضور در انقلاب و مشارکت در آینده آن بود، چراکه به گفته زندانیان سیاسی دوره پهلوی، سران مجاهدین خلق در زندان، تحولات منتهی به پیروزی انقلاب را جدی نگرفته و آن را پدیده‌ای موقت و گذرا می‌دانستند.»

■ **اشتباه آنان پس از انقلاب، این بود که زود دست به اسلحه شدند**

گروه موسوم به مجاهدین، به‌رغم نداشتن نقشی در خور در ایجاد موج اصلی انقلاب اسلامی، خود را برای تحویل گرفتن حکومت آماده کرده بود آنان پس از برقراری نظام اسلامی، دچار یک خطای راهبردی شدند و آن نیز، رونمایی سریع از اسلحه خویش بودا یا این رویداد، مردم و نظام تکلیف خویش را با آنها فهمیدند و همین آنها را از فرایند سیاسی حاکم بر کشور حذف کرد. اگر آنان قدری طمأنینه به خرج می‌دادند، مواجهه با خویش را سخت می‌کردند تا کتر جواد منصورى از مبارزان انقلاب اسلامی و اولین فرمانده سپاه، در این‌باره آورده است:

«در روز نهم آبان سال ۱۳۵۷، موقعی که آقای منتظری و بعد هم آقای هاشمی رفسنجانی از زندان اوین آزاد می‌شوند، سعادتى به آنها می‌گویی: به امام بگوئید ما خودمان دولت را تعیین کرده‌ایم و اگر ایشان دولتی را تعیین کند، همکار کرده‌ایم و کرد و آن دولت شکست می‌خورد... بنابراین کاملاً مشخص هست که اینها خود را برای رسیدن به حکومت، ذی‌حق می‌دانستند و اصلاً کسی دیگری را قبول نداشتند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، امام خود را در چند روز بالاتر از امام هم اعتقاد نداشتند، چه رسد به نظام و امام خمینی. در زندان دیده بودم که اینها، به چند درجه بالاتر از امام هم اعتقاد نداشتند، تا زمانی که گروه در دوران برقراری نظام گرایش‌ات این گروه در دوران برقراری نظام اسلامی، نهایتاً حاضر به هیچ فداغی از آنان ننشدا سیدمرتضی حسینی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این فقره می‌نویسد:

«پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مجاهدین سرمایه‌گذاری و تلاش فراوانی داشتند، تا از سوابق آشنایی و ارتباط با آیت‌الله سیدمحمود طالقانی، در عداد روحانیان مبارزی بود که در دوران نهضت اسلامی، در جریان تشکیل این سازمان و فعل و انفعالات داخلی آن قرار داشت. آن عالم مجاهد در بی شفافیت گرایشات این گروه در دوران برقراری نظام اسلامی، نهایتاً حاضر به هیچ فداغی از آنان ننشدا سیدمرتضی حسینی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این فقره می‌نویسد:

روزنامه جوان | شماره ۶۵۴۳

روزهای پایانی حیات خود و با استتکاف سازمان از خلع سلاح و همکاری با نظام جمهوری اسلامی، نگرشی کاملاً انتقادی نسبت به آنها پیش گرفت. محمد مهدی جعفری در بخشی از خاطرات خود می‌گوید: در سال ۵۸ و پس از محاصره ستاد مجاهدین، من به سراغ آیت‌الله طالقانی ادمم و از ایشان خواستم تا مداخله کند. آقای طالقانی نپذیرفت و پس از اصرار من گفت: به هر کسی که ظلم شد، من جلوبش را می‌گیرم، اما اینجاسا نمی‌خواهم دخالت کنم... پس از اصرار من، ایشان به نماز ایستاد و دیگر پاسخ مراندا اندکی بعد رجوی آمد و پنج شش دقیقه بعد، ناگهان صدای داد و فریاد آیت‌الله طالقانی را شنیدم! دیدم ایشان سخت به مسعود رجوی برخاش می‌کنند و با فریاد می‌گویند: تقصیر خودتان است با کمونیست‌ها همکاری می‌کنید تا وقتی این همکاری ادامه داشته باشد، من هیچ قدمی برای شما بر نمی‌دارم...»

و سرانجام، خودکشی سازمان در مرصاد در پی پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط ایران و نزدیک شدن به پایان جنگ، منافقین تصمیمی اتخاذ کردند که به اعتقاد بسا ناظران به مثابه خودکشی و سقوط آزاد قلمداد می‌شدا آنان با سودای فتح سریع تهران، گام در راهی نهادند که نهایتاً از تلفات و جنازه‌های آنان آکنده گشت یکی از تحلیل‌گران خارجی، این شکست مهیب و پیامدهای آن را به ترتیب ذیل آمده بازتاب داده است (این مقلاد در همشهری یادپاری، در مردادماه ۱۳۸۹ درج شده است):

«رهبری سازمان مجاهدین امنافقین آ، با اعتقاد به اینکه حکومت ایران ضعیف بوده و در برابر قیام مردمی آسیب‌پذیر است، به این نتیجه رسید که تهاجم ارتش آزادی‌بخش، جرقه چنین قیامی بوده و راه را برای ورود نیروهای آن به تهران و سرنگونی حکومت هموار خواهد کرد. مسعود رجوی در آستانه این عملیات، به نیروهای خود گفت: هر جا پای بگذاریم، توده‌های مردم به ما خواهند پیوست و زندانیانی که آزاد می‌کنیم، همیار ما برای پیروزی خواهند بود شما انتحاجی ندارید که چیزی یا خود حمل کنید، ما مثل ماهی در دریای جمعیت شنا خواهیم کرد! آنها هر چه بخواهید به شما خواهند داد... پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸،نیروهای مجاهدین کمبهای خود را ترک کرده و از مرز خسروی وارد ایران شدند. آنها در ابتدای ورود تا مرکز استان کرمانشاه – که حدود ۱۰۰ مایل درون خاک ایران است – با مقاومت چندانی روبه‌رو نشدند. اما ارتش و سپاه پاسداران ایران برای دفاع از کرمانشاه عمل شده و پس از وارد کردن تلفات سنگین به ارتش آزادی‌بخش، نیروهای آن را وادار به عقب‌نشینی به مرز عراق کردند. محمد اسکندری، یکی از اعضای سابق سازمان مجاهدین که در جریان عملیات فرورج جاویدان (مرصاد) زخمی شد، می‌نویسد: جو بدبینی و عدم اعتماد به رهبری رجوی، هر روز با لامی گرفت. خیلی از بچه‌ها، تقاضای جدانشدن از سازمان را می‌کردند. روحیه شکست‌خورده و بدن‌های مجروح بچه‌ها، نشانه‌ای از شکست تاکتیکی و استراتژیکی از تش رجوی بود... مسعود بنی‌صدر (پسرعموی رئیس‌جمهور عزل‌شده ایران و از اعضای رده‌بالای جدا شده از منافقین) نیز از فضای پس از عملیات به عنوان نقطه برگشت بسیاری از اعضای سازمان یاد می‌کند. عملیات فرورج جاویدان، امید سیاسی ما را نابود کرد. اما مهم‌تر از آن، این عملیات برای من و بسیاری دیگر، حاکی از پایان ایدئولوژی، اعتقاد و انتظار انقلابی بود. ارزش‌های بنیانی ما معنای خود را از دست داده بود و دیگر روحیه‌بخش نبودند. همه ما به هنرپیشه‌هایی تبدیل شده بودیم که با یکدیگر بازی کرده و یکدیگر را تشویق می‌کردیم. این دروغ هنگامی که رهبر ایدئولوژیک ما،اشتباه در پیش‌بینی و قضاوت خود را نپذیرفت، به اوج خود رسید؛ ما گفته شده بود که ایمان مجاهدین، دو پایه دارد: فداکاری و صداقت. پس از فروزج، چاه صداقت به طور کامل خشک شد و پس از آن، سازمان تنها مبتنی بر یک رکن بود: فداکاری و فداکاری بیشتر! رجوی از همه اعضا خواست تا برای افزایش توانایی مبارزه، خود را از همه وابستگی‌های جسمی و روحی طلاق دهند. در این مرحله از انقلاب ایدئولوژیک، افراد مزودج ملام شدند تا با طلاق دادن همسر خود، به وابستگی‌های احساسی خویش پایان دهند.بنی‌صدر در این مورد به جلسه معروف به امام زمان که مسعود رجوی راه انداخته بود، اشاره می‌کند: رجوی انتظار داشت که ما نتیجه بگیریم، بین او و امام زمان هیچ حائل و واسطه‌ای وجود ندارد! ما بین ما و او حائلی وجود داشت که مانع می‌شدی را به وضوح ببینیم، این حائل ضعف ما بود! اگر ما آن را می‌پذیرفتیم، می‌توانستیم ببینیم چرا و چگونه در مواردی نظیر عملیات فرورج شکست خوردیم. مسعود و مریم تردیدی نداشتند که حائل ما همسرانمان بودند. بعدها ما متوجه شدیم که سازمان نه فقط طلاق قانونی، بلکه خواستار طلاق احساسی و ایدئولوژیک هم شده. من باید (انا) همسرم را در قلب خود طلاق می‌دادم در واقع من باید یاد می‌گرفتم که از او به عنوان حائل میان من و بهریم متنفر شوم... نیروهای امنیتی مجاهدین در اواخر سال ۱۹۹۴ و اوایل سال ۱۹۹۵، اقدام به دستگیری بسیاری از اعضای سازمان، در درون کمپ‌هایشان در عراق کردند. این افراد تحت بازجویی قرار گرفته و منتهم به جاسوسی برای ایران شدند دستگیرشدگان در اواسط سال ۱۹۹۵، پس از آنکه مجبور به اعضای اعتراف‌نامه‌های دروغین و ابراز وفاداری به رهبری سازمان شدند، آزاد شدند.»